

چالش‌های اساسی در گذار از نظم نوین جهانی: فرا یک‌جانبه‌گرایی و ظهور چین در نقش قدرت جدید

محسن عبدالهی*

چکیده

«نظم نوین جهانی» دوره‌ای در موازنه قدرت و باور ایدئولوژیکی است که تحقق نظم نوین جهانی را از طریق فهم، شناسایی و رفع مشکلات جهانی، فراتر از توان واحدهای ملی میسر می‌داند. این اصطلاح به اصول «ویلسون»، «جورج هربرت واکر بوش» و «گورباچف» برای نظم پس از جنگ جهانی دوم بازمی‌گردد. فرا یک‌جانبه‌گرایی گذار از این نظم نوین جهانی است. مسئله اصلی این است که به دلیل بروز منازعات میان قدرت‌های بزرگ مدعی رهبری جهان در عصر حاضر، از جمله آمریکا و چین، نظم نوین کنونی فاقد مشروعیت و نهادهای کارآمد برای رفع موانع تکوین ساختارهای نظام حکومتی جهانی است. پژوهش حاضر درصدد بوده است که عمده‌ترین چالش‌های عبور از نظم نوین جهانی به سمت گذار از یک‌جانبه‌گرایی را تبیین نماید. با این فرض که عبور از نظم نوین جهانی، ترجمان فرا یک‌جانبه‌گرایی و ظهور قدرت‌های جهانی بوده، فرضیه قابل پردازش این است که چالش‌های گذار از یک‌جانبه‌گرایی ریشه در دوگانگی ساختار نظام بین‌الملل، بروز دیدگاه مبتنی بر گذار از نظام وستفالیایی و قواعد و موانع امنیتی و ایدئولوژیکی داشته باشد. یافته‌های پژوهش بیانگر جاه‌طلبی رو به افزایش قدرت‌های بزرگ، تضعیف چشمگیر نقش ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌الملل، تکوین قدرت‌های جدید اقتصادی و سیاسی و عبور از نظام تک‌قطبی بوده است.

واژه‌های کلیدی: نظم نوین جهانی، موازنه قدرت، فرا یک‌جانبه‌گرایی، ایالات متحده آمریکا، جمهوری خلق چین

مقدمه

تاریخ روابط بین‌الملل در هریک از دوره‌های خود تحولات معینی را پشت سر گذاشته و در سیر خود بیانگر شکل‌بندی‌های متعدد و متنوعی از قدرت است. این مسئله به نظم جهانی یا به تعبیر دیگر موازنه قوا شهرت یافته و نظریه‌پردازان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل همواره برای تبیین آن دیدگاه‌های مختلفی را مطرح کرده‌اند. بدیهی است دیدگاه‌های مزبور مبتنی بر مبانی فلسفی و اندیشه هریک از آنان و چگونگی رفتار دولت‌ها و واقعیت‌های نظام بین‌الملل است. نظم نوین جهانی یکی از این دوره‌های تاریخی، با ویژگی‌های منحصربه‌فرد خود، بوده است که پس از جنگ جهانی دوم به وجود آمد، فراز و نشیب‌هایی داشت و اکنون جای خود را به دوره‌ای دیگر موسوم به فرا یک‌جانبه‌گرایی داده است. مطالعه پیرامون چرایی و چگونگی گذار از نظم نوین جهانی و تکوین نظام بین‌الملل در قالب فرا یک‌جانبه‌گرایی دغدغه اصلی انجام پژوهش حاضر و طرح مسئله آن شمرده می‌شود. افرادی مانند «آندرو هیوود»^۱، «جان ایکنبری»^۲، «گیدون راشمن»^۳، «نوام چامسکی»^۴، «میشل کاکس»^۵، «جوزف نای»^۶، «فرید زکریا»^۷، «آلفرد مک‌کوی»^۸ و

-
1. Andrew Heywood
 2. John Ikenberry
 3. Gideon Rachman
 4. Noam Chamsky Avram
 5. Michel Cox
 6. Joseph Nye
 7. Fareed Zakaria
 8. Alfred McCoy

«استیفن کوهن»^۱ این نگرش را تبیین کرده‌اند. مسئله اصلی این است که به علت وجود منازعات سیستمی میان قدرت‌های بزرگ مدعی رهبری نظام بین‌الملل در عصر حاضر، از جمله آمریکا و چین، نظم نوین کنونی فاقد مشروعیت و نهادهای کارآمد برای رفع موانع تکوین ساختارهای نظام حکومتی جهانی است. در پژوهش حاضر مفروض این است که «عبور از نظم نوین جهانی، ترجمان فرا یک‌جانبه‌گرایی و ظهور قدرت‌های جهانی است». بر این اساس، فرضیه پژوهش این است که چالش‌های گذار از یک‌جانبه‌گرایی ریشه در دوگانگی ساختار نظام بین‌الملل، بروز دیدگاه مبتنی بر گذار از نظام وستفالیایی و قواعد و موانع امنیتی و ایدئولوژیکی داشته باشد. برای بررسی این فرضیه سه مبحث اصلی مبتنی بر دوگانگی ساختار نظام بین‌الملل، عدم توافق قدرت‌های بزرگ و فقدان مکانیسم چانه‌زنی و قواعد و موانع امنیتی که در حقیقت ساختار اصلی پژوهش را تشکیل می‌دهند مورد بررسی و کنکاش قرار می‌گیرد. یافته‌های پژوهش بیانگر جاه‌طلبی رو به افزایش قدرت‌های بزرگ، تضعیف چشمگیر ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌الملل، تکوین قدرت‌های جدید اقتصادی و سیاسی و عبور از نظام تک‌قطبی در فرایند جهانی شدن است. این پژوهش با نگاهی به دیدگاه‌های نظریه‌پردازان نئولیبرال و به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام می‌شود.

۱. پیشینه و ادبیات پژوهش

«آمریکای بدون رقیب: آینده موازنه قدرت» عنوان مجموعه مقالاتی است که «جان ایکنبری» آن‌ها را گردآوری کرده است. این مقالات به دو مکتب وسیع اندیشه‌ای، لیبرال‌ها و رئالیست‌ها می‌پردازد. در دیدگاه لیبرالی این مجموعه آمده است که هژمونی آمریکا حداقل تاکنون به خاطر ماهیت نهادینه‌شده و مشخصاً خویشن‌دارانه دیپلماسی این کشور استمرار داشته است. وی معتقد است اینکه آمریکا به سرنوشت دیگر هژمون‌ها دچار نشده، به خاطر ماهیت خودمحدودکننده و چندجانبه سیاست خارجی‌اش بوده و در واقع ایالات متحده آمریکا به‌طور سنتی، هژمونی بوده که علاقه‌ای به ایفای نقش یک امپراتور نداشته است. نهادهای

1. Stephen Cohen

جهانی که آمریکا در دهه ۱۹۴۰ ایجاد نمود، به توسعه همکاری و غلبه بر ترس از به استعمار درآمدن توسط کشورهای دیگر کمک کرده است. این نهادها نه تنها متحدان آمریکا، بلکه خود آن را نیز محدود کرده‌اند؛ بنابراین دیگر ملت‌ها دلیل کمتری برای ترس از قدرت آمریکا داشته‌اند. بر این اساس وی نتیجه می‌گیرد که در ابتدای قرن ۲۱ شاهد بروز و ظهور قدرت‌های بزرگ در عرصه نظام بین‌الملل هستیم و این همان است که فرایک‌جانیه‌گرایی را با چالش اساسی مواجه کرده است (Ikenbery, 2011, pp 26-28).

«گیدون راشمن»، با اشاره به موقعیت ممتاز چین، چالش‌های اجتماعی و اقتصادی ناشی از بحران سال ۲۰۰۸ آمریکا را عامل ضعف و سقوط موقعیت جهانی آمریکا دانسته است. به نظر وی رقابتی متفاوت میان چین و آمریکای رو به ضعف، در زمینه‌های مختلف در حال شکل‌گیری است (Racchman, 2011, chapter 1).

«چامسکی»، منتقد شهیر سیاست‌های دولت آمریکا، این کشور را یک امپراتوری رو به فروپاشی تلقی می‌نماید و بر این باور است که نظام حکومتی و اقتصادی آمریکا هم در داخل و هم در خارج در حال سقوط است (Chomsky, 2010).

به نظر «آلفرد مک‌کوی»، فرایند شتابان اضمحلال آمریکا تا سال ۲۰۲۵ کامل می‌شود. وی بزرگ‌ترین عامل سقوط آمریکا را سیاست‌های نظامی‌گرانه آن در جهان می‌داند. بین سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴، شاهد ظهور قدرت‌های دیگری مانند چین، روسیه، برزیل و هند خواهیم بود که باهم همکاری خواهند داشت و در مقابل، قدرت‌هایی مانند انگلیس، آلمان، ژاپن و آمریکا عقب‌نشینی و افول خواهند کرد. در دیدگاه مک‌کوی، احتمال دیگر برای نظم جهانی آینده، «نظم جهانی نووستفالیایی» است که در آن هژمون‌های منطقه‌ای ایجاد خواهند شد و هر هژمونی بر منطقه خود مسلط خواهد بود (McCoy, 2010).

از دیدگاه «مایکل کاکس» در اوایل قرن بیست‌ویکم شاهد ظهور واقعی‌تری جدید به نام «تغییر قدرت» هستیم. در این فرایند، قدرت هژمونی آمریکا، رو به

زوال بوده و نظم جدید بین‌المللی با واقعیت جهانی دیگری به نام «بریکس»^۱، شامل کشورهای برزیل، روسیه، هند و چین در حال شکل‌گیری است (Cox, 2012, p369). این کشورها یک‌جانبه‌گرایی قدرت‌های دیگر جهانی و نادیده گرفتن سازمان ملل متحد را به‌هیچ‌وجه بر نمی‌تابند!

همچنین، به نظر فرید زکریا که از نگرش نئورئالیستی برخوردار است، ما در حال گام نهادن به جهان پسا آمریکایی هستیم که «مردمان بسیار در نقاط بسیار»، جهت و ماهیت آن را تعیین می‌کند (Zakaria, 2008, part6).

بنا بر دیدگاه «آندرو هیوود» یک‌جانبه‌گرایی بر اساس الگوی حکومت جهانی به‌عنوان بالاترین شکل سازمان فراملی است و در نظر دارد دولتی جهانی را به وجود بیاورد که در رأس همه دولت‌های دیگر ملی و فراملی قرار داشته باشد. به زبان دقیق، حکومت جهانی، دولت ملی و دولت فراملی را بی‌معنی خواهد کرد. از این لحاظ که هیچ‌یک از آن‌ها دیگر از قدرت حکمرانی برخوردار نخواهند بود (هیوود، ۱۳۸۹، ص ۱۷۳) بعد از جنگ سرد نظم جهان دوقطبی جای خود را به نظم جهان تک‌قطبی داد و در آن ایالات متحده آمریکا که تنها قدرت دارای توان نظامی و اقتدار سیاسی برای مداخله مؤثر بود، نقش «نیروی پلیس جهانی» را بر عهده گرفت. عملیات «توفان صحرا» و بیرون راندن عراق از کویت، نقشی که ایالات متحده آمریکا در «مداخله بشردوستانه» ناتو برای بیرون راندن نیروهای صرب از کوزوو در سال ۱۹۹۹ داشت و بمباران هوایی افغانستان که به فروپاشی رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱ شتاب بخشید، این موقعیت را به‌خوبی نشان داد (هیوود، ۱۳۸۹، ص ۲۰۰). بر این اساس، شاید اندیشه تک‌قطبی بودن افسانه‌ای بیش نباشد، چراکه دولتی سلطه‌جو بذر نارضایتی و دشمنی را میان دولت‌های دیگر می‌پاشد و بدان سبب که نقش نیروی پلیس جهانی در تحلیل نهایی پایدار نیست، تک‌قطبی بودن شرایطی گذرا خواهد بود.

نظم جهانی سده بیست و یکم با پیدایش پنج بازیگر اصلی یا بیشتر، خصلتی چندقطبی خواهد داشت. این بازیگران اصلی افزون بر ایالات متحده آمریکا

عبارت‌اند از: چین، اتحادیه اروپا تحت سلطه آلمان، ژاپن و روسیه، همراه با بازیگران برجسته منطقه‌ای، مانند برزیل و هند (هیوود، ۱۳۸۹، ص ۲۰۲)؛ اما باز هم بودند عده‌ای که تصور می‌کردند با هدایت ایالات متحده آمریکا به سمت رهبری یک نظام لیبرال غربی می‌توان در این راستا حرکت کرد؛ اما فرایند جهانی شدن، ظهور بازیگران فراملی، تکوین جامعه مدنی جهانی و رشد فزاینده معیارها و هویت‌های جهانی منجر به عصر حکومت جهانی شد (عبداللهی، ۱۳۹۰). در این مسیر موانع و مشکلات و دوگانگی‌هایی هم وجود دارد و به نظر می‌رسد دو مسئله عمده در جرگه مهم‌ترین موانع قرار دارند: نخست، جاه‌طلبی فزاینده قدرت‌های موجود و تلاش برای ممانعت از شکل‌گیری فرایند اجتماعی شدن قدرت میان اعضای قدرتمند و اثرگذار در حال ظهور در نظم جدید جهانی (Buzan, 2011, p 6). پس از خاتمه یافتن جنگ سرد همواره یک دیدگاه ساختاری قالب وجود داشت، مبنی بر اینکه با اتخاذ شیوه‌ای جمعی توسط اعضای جامعه جهانی می‌توان مانع از بروز مخاصمات و منازعات در نظام بین‌الملل شد، مشکلات و مسائل را به صورت گروهی حل و فصل نمود و سرانجام اینکه کالاهای مورد نیاز کشورهای جهان را مهیا کرد.

پس از اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بر اهمیت این دغدغه به صورت مضاعف افزوده شد و متعاقب این رخداد، افول قدرت سیاسی، اقتصادی و امنیتی آمریکا در سال‌های اخیر، اندیشمندان غربی و غیر غربی را درباره پایان‌پذیری نظم جهانی مبتنی بر قدرت آمریکا به فکر واداشت. آنچه در نقد دیدگاه‌های نظریه‌پردازان مورد اشاره در این خصوص شایان دقت است و به نظر می‌رسد در شناخت نقاط ضعف و کاستی‌های آن‌ها کمک می‌کند، این است که اغلب نظریه‌پردازان مزبور متأثر از دیدگاه‌های ضد نظام سرمایه‌داری و در مخالفت با هژمونی ایالات متحده آمریکا هستند و به همین علت هم تمام اهتمام خود را برای تبیین یک‌جانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل مبتنی بر اضمحلال حتمی‌الوقوع ایالات متحده آمریکا می‌گذارند. جدای از انطباق یا عدم انطباق این دیدگاه با واقعیت‌های مشهود و عینی، به نظر می‌رسد این ویژگی نوعی تحمیل نگرش‌های

شخصی و پارتیکولاریستی بر مسائل علمی است و از رویکرد علمی به موضوعات فاصله می‌گیرد؛ ولی این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که با توجه به نظریه‌های اندیشمندان روابط بین‌الملل و نیز واقعیت‌های مشهود در نظام بین‌الملل، امپراتوری جهانی آمریکا تحت عوامل داخلی مختلف و از جمله ضعف ساختارهای سیاسی و اقتصادی و نیز عوامل خارجی چون ظهور قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای و جهانی رو به کاهش و حتی فروپاشی است و یک‌جانبه‌گرایی جای خود را به فرا یک‌جانبه‌گرایی می‌دهد!

در حقیقت، نوآوری پژوهش حاضر این است که در آن کوشش می‌شود در فضای جدای از نظریات نئولیبرالیستی، ساختارگرایانه، نومارکسیستی و نیز فرا مدرن و تنها به کمک شناسایی واقعیت‌های موجود در نظام بین‌الملل و تحولات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، صنعتی و امنیتی، اضمحلال یک‌جانبه‌گرایی و گذار به سوی فرا یک‌جانبه‌گرایی را تبیین نماید. اشاره به منازعه چین و آمریکا در این میان تنها یکی از مصادیق تحول مزبور است؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت نه تنها ایالات متحده آمریکا، بلکه هیچ دولت دیگری قادر نیست در برپایی نظام یک‌جانبه‌گرایی ابتکار عمل را به دست گیرد.

۲. نظم جهانی لیبرال و سلطه آمریکا

نظم جهانی لیبرال مفهومی گسترده است که در عرصه روابط بین‌الملل توسط جان ایکنبری به آن پرداخته شده است. این مفهوم بر نظمی تأکید دارد که در چارچوب آن قدرت آمریکا افول یافته، تحولی در ساختار جهانی قدرت از نظام متمرکز به نظام چندقطبی رخ خواهد داد. در این چارچوب، جهان به‌نوعی در وضعیت تحول قدرت جهانی از قدرت متمرکز به نظام چندقطبی است که می‌توان آن را به مثابه «سیستم انتشار قدرت» یاد کرد که کشور چین شاید بیشترین بهره را از این انتقال قدرت، داشته باشد (Ikenberry, 2014, p 56). وی در مقاله‌ای با عنوان «پایان نظم بین‌المللی لیبرال؟» بر این نگرش تأکید می‌ورزد که ریشه اصلی فرا یک‌جانبه‌گرایی پایان یافتن لیبرال دموکراسی شکننده، قطبی شده و غیر قابل تحمل است. ایکنبری این بحران را بسیار جدی و عمیق تلقی می‌کند و در این راستا به

سه عامل مهم مشتمل بر گسترش دیدگاه‌های متعدد مبنی بر بازسازی و تجدید سازمان نظم جهانی، ورود به قرن بیست و یکم و روند بین‌المللی شدن به مثابه ایدئولوژی پرداخته است (Ikenberry, 2018, pp 8-10).

بخشی از چارچوب مفهومی نظم جهانی لیبرال، تلاش برای خارج کردن قدرت از انحصار است. این نگرش امتداد نظریه «روسو» مبنی بر تشویق بشر به زیست بین‌المللی نیز است (Owen, 2019, p 55) در مقابل ضعف هژمونی ایالات متحده آمریکا، قدرت‌های نوظهور از جمله چین، هند و برزیل به‌نوعی توانایی آمریکا برای شکل‌دهی نظام جهانی را دستخوش محدودیت می‌نمایند؛ به عبارت دیگر، درحالی‌که ساختارها و فرایندهای بین‌المللی و فراملی مرتبط با حکومت، محملی برای مفاهیمی نظیر نهادسازی، حاکمیت ارزش‌ها و معیارها، پیشرفت و توسعه، تغییر و تحول و روند قانون‌سازی در راستای نیل به استقلال متمرکز هستند، اما جاه‌طلبی و انحصارگرایی قدرت‌های حاکم بر نظام بین‌الملل در این فرایند مانع اصلی به حساب می‌آید. سپس اینکه، ایالات متحده آمریکا، به‌ویژه از سوی قدرت‌هایی مثل چین، مورد مخالفت و اعتراض جدی قرار گرفته که در تلاش است ساختارها و فرایندهای حکومت جهانی را تقویت و تحکیم نماید (Terhalle, 2015, chapter 1).

ثبات و نظم در دولت تا حدی به ثبات و نظم در کل جهان بستگی دارد. کشاکش‌های بین‌المللی و تنش‌ها، این ترس را می‌آفریند که جنگی ناخواسته در هر زمان ممکن است برای بشر مصیبت به بار آورد! منطبق این وضع ایجاب می‌کند صلح جهانی از راه حقوق بین‌الملل برقرار شود. (عالم، ۱۳۹۱، ص ۲۲۶) این به معنی تردید در نقش بلامنزاع آمریکا در سیاست جهانی است؛ به عبارت دیگر، نظام تک‌قطبی دیگر قابلیت پاسخ‌گویی ندارد و دچار اضمحلال شده است. خاتمه یافتن هژمونی آمریکا و آغاز پیشروی فزاینده سیاست مبتنی بر قدرت‌نمایی چین در مقابل آمریکا ترجمان روشن این تحول است. در اینجا توجه به دو نکته ذیل ضروری است: ۱- رقابت سیاسی و نظامی میان چین و آمریکا تا جایی ادامه می‌یابد که بر روابط متقابل اقتصادی آن‌ها نیز اثر می‌گذارد. این یک وابستگی

متقابل بسیار پیچیده است. ۲- چین و آمریکا در فرایند اجتماعی شدن متقابل درگیر هستند و در حقیقت هر یک از آن‌ها می‌کوشند یکدیگر را از نظارت‌ها و الزامات نظام بین‌الملل تحت تأثیر قرار دهند و مجبور به تن دادن به نظام سلسله‌مراتب جهانی نمایند. بر این اساس به نظر می‌رسد اتخاذ این روش کوششی برای کاهش قدرت رقیب و ایجاد حاشیه‌ای امن برای پیشبرد اهداف باشد (Foot & Walter, 2011, p 4) و استنباط می‌شود که در این زمینه‌ها و ابعاد منازعه جایگزین رقابت شده است. در شرایطی که نظریه‌های مرسوم و متداول، وابستگی متقابل اقتصادی را در سایه استقرار یک نظام مبتنی بر تلاش‌های صلح‌جویانه در زمینه تجاری و اقتصادی تبیین می‌نمایند، ابعاد سیاسی و نظامی در وضعیت بسیار متفاوت هستند.

۳. دوگانگی ساختار نظام بین‌الملل

چنانکه اشاره شد، یکی از زمینه‌های ایجاد چالش در مسیر گذار از یک‌جانبه‌گرایی، دوگانگی ساختار نظام بین‌الملل در مواجهه با بازیگران فراملی و حکمرانی جهانی و عدم توافق قدرت‌های بزرگ و به عبارت روشن‌تر فقدان مکانیسم چانه‌زنی اثربخش است. در اینجا پرسشی محوری وجود دارد که پاسخ به آن می‌تواند تا حدودی از ابهامات بکاهد؛ اینکه «اصولاً چرا باید به بازیگران فراملی و حکمرانی جهانی بیندیشیم؟» شاید پاسخ این باشد که بعد از پایان جنگ سرد این یک ضرورت بود، چرا که اعتقاد بر این قرار گرفت که دولت‌ها به‌تنهایی مشروعیت و توان اداره جوامع را ندارند. این نکته در نشست‌های متعدد سران سازمان ملل متحد، سازمان تجارت جهانی و گروه هشت نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ برای مثال در رویارویی با بحران مالی، به اعتقاد نظریه‌پردازان علوم سیاسی، حکومت جهانی^۱ بهتر جواب می‌دهد (Koppel, 2013, p 222). البته نمی‌توان نقش محیط بین‌المللی را در تعیین رفتار نظام‌های سیاسی معاصر انکار کرد، اما این هم اهمیت دارد که آمادگی یکایک دولت‌ها، یا حتی یکایک شهروندان برای گزینش و چیدن نقشه راه خاص خودشان درون نظام بین‌الملل را نادیده نگیریم. برخی

عناصر محیط بین‌المللی مانند بازارهای مالی، کاملاً بی‌شکل و بی‌نظم‌اند؛ اما جنبه‌های دیگر تصمیمات سازمان‌های بین‌المللی تا حدی عرصه دیگری می‌شود که در آن دولت‌ها می‌توانند بکوشند اعمال نفوذ کنند (بال و گای، ۱۳۸۴، ص ۱۰۱). به نظر می‌رسد موضوع به همین سادگی نباشد و همان‌طور که در مبانی نظری گفته شد، دوگانگی ساختار نظام بین‌الملل در مواجهه با این فرایند یک نکته درخور اهتمام است. به زعم بسیاری از نظریه‌پردازان علوم سیاسی نهادها و نظام‌های اجتماعی به دلیل عدم وفاق میان قدرت‌های بزرگ به بن‌بست رسیده‌اند و این مسئله تا حدودی از فقدان یا ضعف زمینه‌های چانه‌زنی سیاسی میان آن‌ها نشئت می‌گیرد.

۴. دیدگاه مبتنی بر گذار از نظام وستفالیایی

برای توضیح این مبحث تأمل در دو برداشت اهمیت دارد؛ برداشت نخست مبتنی بر سیستم دولت-محور وستفالیایی است. برداشت دوم اما قائل به عبور از این سیستم است. بدیهی است هر یک از این برداشتها، به‌عنوان پیش‌فرض، تعیین‌کننده رفتار بازیگران صحنه روابط بین‌الملل هستند و این مطلب در شناخت مبنای دوگانگی ساختار نظام بین‌الملل در این خصوص شایان توجه است. توجه به این مسئله مهم است که چگونه مذاکرات گذار به نظم جدید در شرایطی که دیدگاه‌هایی در تقابل و مخالفت با عبور از سیستم دولت-محور وستفالیایی وجود دارد قابل درک است؟ در این میان دغدغه‌های دیگری نیز در ارتباط با چرایی توجه به نقش بازیگران فراملی، درجه اهمیت هر یک از بازیگران در ایفای نقش فراملی آن‌ها و اهمیت و کاربرد نتایج تحقیقات فراملی، اذعان علمای سیاست را به خود مشغول ساخته است. سه تحول عمده مشتمل بر وجود امواج دموکراسی‌سازی که ریشه در تحولات دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی دارد و سبب تحول در مفهوم و مرزهای جامعه مدنی شد، موج جدید جهانی شدن اقتصاد متأثر از مفاهیم دموکراسی و حکمرانی خوب و فعالیت‌های فراملی در عرصه سیاست و در نهایت توسعه اینترنت و فناوری‌های ارتباطی و رسانه‌ای که موجب پیوند ملت‌ها و جوامع بشری شد، در تکوین این دوگانگی مؤثر است (Hurrel, 2007, p101).

علاوه بر این‌ها، دو دسته از انتقادات نسبت به ماهیت دولت، در راستای توجه به ضرورت مباحث مرتبط با حکمرانی جهانی و فراملی مطرح است؛ دسته نخست، ریشه در «ماهیت سیاست‌زدایی شده» سیاست دارد. این ماهیت سیاست‌زدایی شده از سیاست جهانی اغلب جهت تسهیل ضرورت انعطاف‌پذیرانه اداره پیچیدگی‌های پویای حکمرانی جهانی کاربرد دارد و با ویژگی‌های ذاتی گذار از نظم کنونی در آشکار نمودن بن‌بست‌های نظام بین‌المللی در حل منازعات ذاتی میان چین و آمریکا در تقابل شدید است. دسته دوم از انتقادات، متوجه مسامحه و غفلت ذاتی نظریه‌های کلاسیک قدرت از نقش قدرت‌های بزرگ در مباحث مرتبط با رهبری، عدم تساوی ساختاری قدرت و منافع است (Koskeniemi, 2012, p 359) برای شفاف‌سازی این نکته اشاره به جمله معروف «هنری کیسینجر» ضرورت می‌یابد. وی در کتاب «دیپلماسی» می‌نویسد: «بنا بر قانون طبیعی در هر سده‌ای کشوری با قدرت، خواست و انگیزه و روحیه مخصوص به خود ظهور کرد تا کل نظام بین‌الملل را مطابق با ارزش‌های خود شکل دهد؛ در سده هفدهم «کاردینال رشیلیو» در فرانسه با طرح الگوی دولت-ملت بریتانیای کبیر و طرح مفهوم موازنه قوا در سده هیجدهم و اتریش «مترنیک» و بازسازی کنسرت اروپا در قرن نوزدهم، در قرن بیستم داعیه ایفای چنین نقشی از سوی ایالات متحده آمریکا با سرسختی و لجاجت مطرح شد. در واقع هیچ جامعه‌ای به اندازه آمریکا به دخالت ناروا در کشورهای دیگر و مقبولیت جهانی ارزش‌هایش اصرار نورزیده است» (کیسینجر، ۱۹۹۴، ص ۱۳).

بنابراین مسئله دوگانگی در ساختار نظام بین‌الملل و چالش ساختارهای معطوف به حفظ قدرت در محدوده حاکمیت ملی با ساختارهای متمایل به حکمرانی جهانی و فراملی یک واقعیت همیشگی در تاریخ سیاسی جوامع است و عبور از آن هرگز به معنای برطرف کردن آن نیست، بلکه مدیریت نمودن دوگانگی ساختاری و تلاش برای تجمیع گرایش‌های درون‌گرا و برون‌گرا در عرصه سیاست شاید معقول‌تر و عملی‌تر باشد. با وجود این، اشاره به این راه‌حل تا حد گرفتار شدن در آرمان‌گرایی افراط برانگیز تجویز نمی‌شود. فرا یک‌جانبه‌گرایی، انحصار

زدایی از قدرت و ظهور قدرت‌های جدید در این چهارچوب قابل تجزیه و تحلیل است.

۵. قواعد و موانع امنیتی و ایدئولوژیکی

شاید بتوان روابط چین و آمریکا را پیچیده‌ترین روابط در میان قدرت‌های بزرگ تلقی کرد. این روابط به‌روشنی تحت تأثیر متغیرهای مختلف، از جمله متغیرهای امنیتی است. بدیهی‌ترین خواسته آمریکا در پیشبرد این روابط حفظ و تداوم هژمونی خود در نظام بین‌الملل است؛ اگرچه به نظر می‌رسد این خواسته دچار چالش اساسی شده است. طبیعی بود که با فروپاشی شوروی، آمریکا درصدد برآید نظام تک‌قطبی را حفظ یا دست‌کم یک صلح آمریکایی به وجود آورد که در آن همه امور زیر نظر و موافق با نظر ایالات متحده آمریکا حل و فصل گردد و با سیطره این کشور از نزاع‌های کوچک و بزرگی که در گوشه و کنار جهان می‌افتد جلوگیری کند. بالطبع آمریکا برای خود برنامه‌ها و تدابیری پیش‌بینی کرده بود که به این هدف جامه تحقق ببوشاند؛ اما قدرت‌های معارضی نیز وجود داشته که چنین صلحی را نمی‌پذیرفتند (نقیب‌زاده، ۱۳۹۲، ص ۲۹۱). چین در گذشته، به دلیل اینکه چندجانبه‌گرایی را به معنای آسه‌آن متحد علیه چین آسیب دیده تعبیر و تفسیر می‌کرد تمایل چندانی به برقراری ارتباط دوجانبه با کشورهای عضو آسه‌آن نبوده است. چین امروزه ضمن تداوم روابط دوجانبه با آن کشورها، این روابط ارتقا داده است. منافع چین در چندجانبه‌گرایی چه در سطح منطقه‌ای و چه جهانی، در اواسط دهه ۱۹۹۰ شروع شد. سازمان همکاری شانگهای در سال‌های اخیر به سوی هویت مثبت و ایجابی گذار نموده که با تلقی سال‌های پیش رو به‌عنوان عصر فرصت، دیپلماسی فعالانه و همسازانه‌ای را با جامعه بین‌المللی در پیش گرفته است؛ به طوری که امنیت، ثبات و توسعه اقتصادی را به‌عنوان اولویت نخست خود ترسیم کرده است (ذوالفقاری، ۱۳۹۴، ص ص ۱۶۳-۱۸۹). چین یکی از قدرت‌های عمده است که توسعه فزاینده آن موجب نگرانی‌ها و شاید تهدیدهایی برای استراتژیست‌ها و مقامات آمریکایی شده است. بر این اساس، آمریکا استراتژی امنیت ملی خود را از خاورمیانه به شرق آسیا انتقال داده تا از آن

نگرانی‌ها و تهدیدهای احتمالی بکاهد.

در بررسی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا مهم‌ترین مسئله، میزان روند همگرایی نظام اقتصادی جهان، است؛ چرا که این همگرایی بر توزیع جهانی قدرت اقتصادی و سیاسی و در نهایت نظامی تأثیرگذار خواهد بود. تداوم همگرایی در عین آنکه برای بیشتر کشورها از جمله آمریکا ثروت بسیاری را به ارمغان می‌آورد، آسیب‌پذیری‌های جدیدی را نیز به دنبال خواهد داشت.

به عقیده یکی از نویسندگان، بدون چانه‌زنی غیررسمی یا تاکتیکی بر سر قواعد بازی مرتبط با همکاری منطقه‌ای در شرق آسیا، نهادهای چندجانبه هرگز قادر نخواهند بود از عهده وظیفه خود در حل مشکلات جمعی موفق بیرون آیند (Prantel, 2013, p 12). بر این مبنا و در راستای حل این کشمکش در عرصه سیاست جهانی اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا و کنوانسیون سازمان ملل در حقوق دریاها پیشنهاد شده است و هر دو نهاد مزبور به مداخله برای حل و فصل منازعات از طریق اتخاذ سازوکارهای مدیریتی و حقوقی تمایل دارند و اهمیت کنوانسیون سازمان ملل در حقوق دریاها هم به دلیل فعالیت‌ها و ترتیبات حقوقی آن از سال ۱۹۸۲ در راستای حل و فصل منازعات میان دولت‌ها است (Beckman, 2013, Vol.107).

با لحاظ نمودن وابستگی دوجانبه، به‌ویژه در زمینه اقتصادی، میان قدرت‌های بزرگ، آمریکا و چین، نخستین گفت‌وگوی راهبردی و اقتصادی خود را در ۲۷ و ۲۸ جولای ۲۰۰۹ به‌منظور هماهنگ ساختن هر چه بیشتر سیاست‌های خود انجام دادند. در آن زمان «اوباما» و «هو» در نشست سران گروه ۲۰ به توافق‌هایی در مسائل اقتصادی و امنیتی دست یافتند که هنوز هم در بسیاری موارد گره‌گشا است (Terhalle, 2015, p 131). از نظر «رابرت گیلپین»، چین ویژگی‌های یک قدرت در حال خیزش اقتصادی را دارد و ضروری است که قدرت هژمون جهانی از دستیابی چین به موقعیت هژمون منطقه‌ای جلوگیری کند و خیزش اقتصادی این کشور در صورت عدم جلوگیری منجر به تضعیف موقعیت هژمون فعلی و تبدیل چین به هژمون آینده خواهد شد. «مرشایمر» مهم‌ترین هدف دولت‌ها و قدرت‌های بزرگ

را بقا و حداکثرسازی سهم خود از قدرت جهانی و تسلط بر نظام بین‌المللی می‌داند. در این راستا، چین به‌عنوان یک قدرت در حال خیزش به دنبال حداکثرسازی قدرت خود و تأثیرگذاری بر معادلات بین‌المللی است. «بوزان» نیز معتقد است که به‌رغم ادغام چین در اقتصاد جهانی و هنجارهای بین‌المللی، این کشور از نظر محیط داخلی با هنجارها همراه نبوده، ولی خیزش چین مسالمت‌آمیز است (Buzan, 2010, p 33).

تداوم رشد اقتصادی چین طی چند دهه آینده موجب رقابت امنیتی با ملاحظه امکان جنگ با ایالات متحده خواهد شد و بررسی‌ها نشان می‌دهد که کشورهای منطقه و همسایگان چین از جمله هند، ژاپن، سنگاپور، کره جنوبی، روسیه و ویتنام در خصوص تسلط چین و تهدیدات این کشور در آینده نگران بوده‌اند و برای ایجاد توازن با ایالات متحده همچون ائتلاف فرانسه، انگلیس، ایتالیا، ژاپن و حتی چین با ایالات متحده در زمان جنگ سرد در برابر شوروی، علیه قدرت چین ائتلاف خواهند کرد (Mearsheimer, 2006, pp 160-162). در سال‌های اخیر قدرت نظامی چین، همانند توسعه اقتصادی بلندمدت آن، در حال افزایش فزاینده است و ایالات متحده نگران توسعه نفوذ چین و ایجاد چالش برای وضعیت هژمونیک‌اش است.

بنابراین، با توجه به تبدیل چین از یک اقتصاد فقیر به موتور اقتصاد جهان و قدرت بزرگ و همچنین یک ابرقدرت در آینده نزدیک (Buzan, 2010, p 18)، سیاست خارجی این کشور بعد از روی کار آمدن «جیانگ زمین» و «هو» در قالب نظریه واقع‌گرایی قابل تبیین و تحلیل است. این کشور ضمن تعامل با قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه ایالات متحده به دنبال توسعه و تقویت قدرت خود، افزایش قدرت نظامی، مستقل شدن در شورای امنیت و غیره بوده است و همچنین در پی توسعه روابط چندجانبه با کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین و همچنین تقویت و توسعه همکاری‌های منطقه‌ای به‌ویژه با آسه‌آن و تأسیس سازمان همکاری‌های شانگهای است. دکترین «خیزش مسالمت‌آمیز» نیز در راستای کاستن از تنش‌ها و ایجاد ثبات برای تحقق توسعه اقتصادی این کشور و به‌نوعی در

راستای کاهش «تهدید چین» برای کشورهای همسایه و منطقه بود. این دکترین بر رویکرد بین‌منطقه‌ای به‌ویژه نسبت به اروپا، آمریکای لاتین و آفریقا تأکید دارد. به‌علاوه، موضوع توسعه سلاح‌های هسته‌ای کره شمالی، توسعه و ارتقای سطح اجلاس سران آسیا و اقیانوسیه، همکاری با سازمان‌های منطقه‌ای و توسعه روابط با کشورهای جنوب شرق آسیا و آسیای مرکزی از دیگر اقدامات است (براتی و شیرخانی، ۲۰۱۳، صص ۱۳۳-۱۶۴).

در مذاکرات ایالات متحده آمریکا و جمهوری خلق چین طی سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ هر دو قدرت دوگانگی ساختار قدرت سیاسی بازیگران را به‌عنوان امری مسلم پذیرفته بودند. پرواضح است تصمیمات گروه‌های فراملی متأثر از عدم وفاق میان قدرت‌های بزرگ است. نقطه کانونی این مباحث کوشش برای افزودن وزن سیاسی گروه‌ها فراملی در راستای توانمندسازی آن‌ها برای هدایت و راهبری فرایندهای حکومتی است. یک طرح پیشنهادی مبتنی بر همکاری‌های بخش خصوصی و سازمان‌های عهده‌دار وظایف مشاوره‌ای و وکالتی با یکدیگر است؛ اما طرح دیگر بر اساس پذیرش فعالیت‌های فراملی در سایه تصمیمات متخذه توسط دو قدرت چین و آمریکا، برای مثال درباره مسائل محیط زیست و منابع طبیعی است (Terhalle, 2015, pp 149-150) محدودیت‌ها و مشکلات متعدد ذیل وفاق این قدرت‌های بزرگ را با چالش اساسی مواجه ساخته است. در این خصوص ذکر نکات ذیل ضروری است:

۱. تلاقی ارزش‌های داخلی و نهادهای سیاسی و ویژگی منحصر به فرد قدرت در آمریکا با نظم نوین در حال شکل‌گیری که سبب می‌شود خارج از ساختار موجود، پس از یک‌جانبه‌گرایی، رفتار نماید.
۲. روابط نامساوی میان اهداف سیاست‌گذاری اقتصادی، محیطی و امنیتی مانع عبور از یک‌جانبه‌گرایی است.
۳. وجود رقابت‌های راهبردی و ایدئولوژیک دیرینه میان چین و آمریکا به‌عنوان عامل اثرگذار بر روند مذاکرات طی سال‌های ۲۰۰۸ - ۲۰۰۹.
۴. وجود نهادهای بین‌المللی مثل سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی

پول که به دلیل تأثیرپذیری از روند کند مذاکرات و چالش‌های میان قدرت‌های بزرگ قادر به ایفای کارکرد صحیح خود نیستند.

۵. تلاش هریک از قدرت‌های بزرگ برای به دست آوردن نقش محوری در نظام بین‌الملل، به‌عنوان حرکتی رو به عقب به سمت یک‌جانبه‌گرایی، مانع اصلی در این فرایند است.

بدیهی است که هریک از این محدودیت‌ها و موانع محیطی و ایدئولوژیکی مانع اساسی است و تداوم هرگونه از اشکال مذاکره مبتنی بر مباحث ذیل می‌تواند نیل به وفاق را تسریع نماید:

۱. حاکمیت اخلاق بر نظم نوین جهانی؛
۲. وجود ارزش‌های ایدئولوژیکی مشترک؛
۳. ایجاد فرهنگ لیبرال مشترک؛
۴. تفسیر جدید حاکمیت برای دو قدرت مطرح؛
۵. رسیدن به یک مفهوم نوین از حقوق بین‌الملل؛
۶. اصل عدم مداخله در امور یکدیگر؛
۷. اصل تعهد به وظیفه قانونی.

نتیجه‌گیری

نظام جهانی در دو دهه گذشته تحولات شگفت‌انگیزی را پشت سر نهاده و تغییراتی چشمگیر در جایگاه و نقش قدرت‌های اقتصادی و ظهور قدرت‌های جدید اقتصادی تأثیراتی شگرف بر نظام بین‌الملل نهاده است. در این وضعیت تولید ثروت و موفقیت‌های اقتصادی و تجاری در انحصار کشورهای توسعه‌یافته سرمایه‌داری قرار ندارد. به‌موازات اینکه کشورهایی چون چین، هند، کره جنوبی، برزیل، مکزیک، آفریقای جنوبی، ترکیه و... در حال تبدیل شدن به بازیگران بزرگ اقتصادی هستند، قدرت‌های سابق اقتصادی و سیاسی جهان دستخوش بی‌ثباتی‌اند. با خیزش اقتصادی چین به‌عنوان یک قدرت نوظهور در نظام بین‌الملل دیگر آمریکا در افکار عمومی دنیا به‌عنوان ابرقدرت مسلم اقتصادی و سیاسی به اذهان متبادر نشده، یک قدرت هژمون محسوب نمی‌شود. مطالعه راهبردهای نوین چین

در عرصه اقتصادی و تجاری برنامه‌های هدفمند آن را برای تبدیل شدن به قدرت اقتصادی شماره یک در جهان نمایان می‌سازد. عضویت در گروه اقتصادی جی ۲۰، تأسیس و عضویت در کشورهای گروه شانگهای، عضویت در بریکس و ایجاد بانک آسیایی سرمایه‌گذاری در توسعه زیرساخت‌ها حرکت پرشتاب آن را در این رقابت پیچیده و دشوار نشان می‌دهد که روزبه‌روز ابعاد جدیدتری پیدا می‌کند.

همچنین کاخ سفید در دوران ریاست جمهوری ترامپ درصدد است تا سیاستمداران ارشد کشور چین را به چرخش سیاست‌های اقتصادی راغب نماید؛ زیرا موجب آسیب به کسب‌وکارهای آمریکایی و کارگران شده‌اند. برای نمونه، چین به‌عنوان شرط کسب‌وکار و فعالیت تجاری در کشور چین، شرکت‌های خارجی را وادار به انتقال تکنولوژی به شرکای مشترک محلی نموده است. پکن، یک رقیب جدی جهانی برای واشنگتن محسوب می‌شود که به دنبال ارسال کشتی‌های دریایی به دریای بالتیک و ساخت پایگاه دریایی در شرق آفریقا است. چین برنامه تهاجمی و بلندپروازانه‌ای را برای تبدیل شدن به قدرت برتر در آینده‌ای نه‌چندان دور دنبال می‌کند تا قادر باشد در رباتیک، هوافضا، هوش مصنوعی و غیره بر رقیب چیره گردد.

بنابراین در مجموع، استنتاج می‌شود که به دلیل وجود منازعات متعدد میان قدرت‌های بزرگ مدعی رهبری نظام جهانی، از جمله آمریکا و چین، نظم نوین کنونی فاقد نهادهای لازم و کارآمد برای رفع موانع موجود بر سر راه ساختارهای نظام حکومتی جهانی و عنصر مشروعیت است و می‌توان گفت این مسئله ریشه در جاه‌طلبی رو به افزایش قدرت‌های بزرگ، تضعیف چشمگیر ایالات متحده آمریکا از رهبری بلامنازع نظام بین‌الملل، تکوین و ظهور قدرت‌های جدید اقتصادی، سیاسی و نظامی و عبور از نظام تک‌قطبی و کمرنگ شدن ایدئولوژی و تحولات ناشی از پدیده جهانی شدن دارد.

منابع

- بال، آلن ر. بی گای پیترز (۱۳۸۴). سیاست و حکومت جدید. مترجم: عبدالرحمن عالم. تهران: نشر قومس.
- براتی، رضا و شیرخانی، محمدعلی (۲۰۱۳)، سیاست خارجی عمل گرایانه و توسعه اقتصادی (مطالعه موردی: چین از سال ۲۰۱۰-۱۹۷۸)، فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی شدن: مرکز ملی مطالعات جهانی شدن، دوره ۴ شماره ۱۲. صص ۱۳۳-۱۶۴.
- دوئک، کولین (۱۳۸۵). چشم اندازهای تازه در استراتژی کلان آمریکا. مترجم: ناصر اسدی. فصلنامه راهبرد. (۳۹): صص ۳۱۴-۲۹۵.
- ذوالفقاری، وحید (۱۳۹۴). امنیت، توسعه و انتخاب استراتژیک: تلاش چین برای دستیابی به جایگاه قدرت بزرگ. فصلنامه روابط خارجی. (۲): صص ۱۸۹-۱۶۳.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۱). بنیادهای علم سیاست. تهران: نشر نی.
- عبداللهی، محسن (۱۳۹۰). جهانی شدن و مدیریت توسعه سیاسی. تهران: انتشارات شرح.
- کمیسون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا. استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱. تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.
- کیسینجر، هنری (۱۹۹۴). نظم نوین جهانی. تهران: مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی.
- نقیب زاده، بابک (۱۳۹۲). تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل از پیمان وستفالی تا امروز. تهران: نشر قومس.
- هیوود، آندرو (۱۳۸۹). سیاست. مترجم: عبدالرحمن عالم. تهران: نشر نی.
- هیوود، آندرو (۱۳۸۹). مقدمه نظریه سیاسی. مترجم: عبدالرحمن عالم. تهران: نشر قومس.
- Beckman, Robert (2013). The UN Convention on the Law of the Sea and the Maritime Disputes in the South China Sea. **American Journal of International Law**, vol.107.
- Buzan, Barry (2011). The Inaugural Kenneth N. Waltz Annual Lecture. A World Order without Superpowers: Decentered Globalis. **International**

Relations, vol. 25, No.1.

Buzan, Barry (2010). China in international society: is 'peaceful rise' possible?,

The Chinese journal of international politics, vol. 3 (1):5-36.

Chamsky, Noam (2016). The Decline of American Empire, **salon**, May 10.

Cox, Michael (2012). Power Shifts, Economic Change and the Decline of the West?, **International Relations**, 369-388.

Foot, Rosemary, and Walter, Andrew (2011). **China, the United States, and Global Order**. Cambridge: Cambridge University Press.

Hurrell, Andrew (2007). On Global Order: Power, Values, and the Constitution of International Society. Oxford: Oxford University Press.

Ikenberry, John (2002). America Unrivaled: The future of the balance of power , Ithaca & London: Cornell university press.

Ikenberry, John (2011). The Future of the Liberal World Order, *Foreign Affairs*,17-29.

Ikenberry, John (2012). Liberal Leviathan: The Origins, Crisis and Transformation of The American world order. Princeton and Oxford: Princeton University Press.

Ikenberry, John (2018). The end of liberal international order?, *International Affairs*, Vol.94(1):7-23.

Koppell, Jonathan (2013). Review Article. **Perspectives on Politics**. vol. 11, No.1.

Koskeniemi, Martti (2012). Hegemonic Regimes In Regime Interaction in International Law: Facing Fragmentation, Cambridge: Cambridge University Press.

Lardy, Nicholas (2003). *The Economic Rise of China: Threat or Opportunity?*, Federal Reserve Bank of Cleveland, 9-27.

McCoy, Alfred (2010). The Decline and fall of the American Empire, **The Nation**.

Mearsheimer, John (2006). Chinas Unpeacfull Rise, **Current History**:160-162.

Owen, John M (2019). Ikenberry, International relatioand theory and The rise of China", **The British journal of Politics and International relation**, vol.21(1):55-62.

Prantl, Jochen (2013). Effective Multilateralism: Through the Looking Glass of East Asia. London: Palgrave Macmillan.

Norman Grigg. William (2004). America's Engineered Decline, John Birch

Society.

Rachman, Gideon (2014). Think Again: American Decline, foreign policy, 643-653.

Terhalle, Maximillian (2015). **The Transition of Global Order**. Germany: Potsdam University Press.

Zakaria, Fareed (2008). **The Post-American World**, New York:W. W. Norton & Company.